

قورف

فروغ كشاورز

تا چراغ را خاموش می‌کنم توی رختخواب من می‌خوابد و هیچ سوال هم نمی‌کند که می‌تواند آنجا بخوابد یا نه... درست وقتی که چراغ خاموش می‌شود و من چشمهایم را می‌بندم تا بخوابم می‌آید... وقتی که همه چیز را خاکستری می‌بینی و نمی‌دانی که خوابی هنوز یا بیدار و کسی انگار می‌چرخاندت تا به دوران بیفتی و میان دایره های سیاه و آبی گیج می‌زنی می‌آید... مرد سیاهپوست با موهای مدل افرو... از دهه هفتاد میلادی می‌آید... خودش می‌گوید خواننده ی اصلی گروه بانوی ام است و از دهه ی هفتاد تا حالا جوان و لاغر مانده است. خجالت می‌کشم به او بگویم کمی کنار تر از من بخوابد چون شوهر من درست کمی آنطرفتر خوابیده است و نمی‌دانم مرد سیاهپوست با موهای افرو چطور جا پیدا می‌کند که بین من و شوهرم بخوابد. او با موهای وز کرده اش که مثل هدفون روی گوشش را پوشانده و عضلات پیچیده ی ظریفش کنار من می‌خوابد ولی مواظب است بدنش به من برخورد نکند و فقط حرف می‌زند یا فقط گوش می‌کند. می‌گوید از یک خانه ی تر و تمیز سفید که جلوش چمن کاری مرتبی دارد و ملافه های توپ توپی اش بوی مواد خوشبو کننده و ضدعفونی کننده می‌دهد می‌آید و به من می‌گوید که "تو عکس آن خانه را در زورنال خیاطی خواهرت قسمت تبلیغ شوینده ی معجزه آسا دیده ای وقتی که بچه بودی و من توی گروه بانوی ام می‌خوانده ام". او همه چیز را میدانند. او می‌داند که من صندهای قرمز دختر مو دم اسی را که تا آخرین دندانهایش خندیده بود و توی زورنال خیاطی خواهرم بود خیلی دوست داشتم و هر دفعه اسمم را جلوی تقاضای خرید می‌نوشتم که شکل یک کوپن بود و دورش عکس قیچی کشیده بودند و هر دفعه با مداد می‌نوشتم که راحت پاک شود و خواهرم نفهمد که زورنالش را خط خطی کرده ام. خیلی خوش شانس هستم که کسی جز من نمی‌تواند او را ببیند وگرنه مثل آن دفعه توبیخ می‌شدم که با پسر پوراندخت ایستاده توی حیاط صحبت می‌کردم چون مرا به یاد پسرک شانسی فروشی می‌انداخت که بهترین جایزه های شانسی اش را به اسم من در می‌آورد. من اصلا خجالت نمی‌کشم که به مرد افرو بگویم این من بوده ام که سر طناب رخت را جویده ام نه کلاغهای بیچاره... وقتی که هیچ ناخنی برای جویدن نداشته ام آن روز که همه به من خندیده بودند تا از خانه ی سفید توی زورنال و مرد سیاهپوست با موهای افرو گفته بودم و شوهرم به من گفته بود "دیوانه... زندگی کردن را از مادرم یاد بگیر". من به افرو گفته ام نمی‌دانم چه چیز را باید از او یاد بگیرم از مادرشوهرم که اسمش را فخرالچیکن گذاشته ام چون وقتی سر راهش به امریکا توی یک هتل اروپایی برای دستور دادن غذا بعد از کلی فکر کردن صدای زنگ را در می‌آورد و به رستوران هتل می‌گوید: فخر الملوک... چیکن! ویک روز دیدمش که از دهان دامادش آدامس جویده اش را کشاند بیرون و به دهان خودش گذاشت و بعد دورتادور خانه دوید با دامن دورچین حاشیه دار نارنجی اش و بهش گفت "حالا اگر می‌توانی ازم پشش بگیر" و دوید طرف اتاق خوابش و خودش را انداخت روی تخت و مرا نمی‌دید که وسط راهرو کاسه ی

مربا دستم بود و می خواستم بپرسم که آن دفعه هم سوزانده بودمش یا نه. ویا روزهایی که مهندس بایرامی صبحها برای پیاده روی با لباس ورزشی می آمد پیش چیکن و بعد از یکی دو ساعت بر می گشت و از توی حیاط بلند بلند می گفت که عجب ورزشی کردم فخری.. و یک روز که چیکن که حدس زد ممکن است من باز هم برای غذا دادن به کلاغها روی تراس آمده باشم با عجله هن و هن از پله ها آمد بالا و با من مهربان (مثل آن روز که به خواستگاری من آمدند و سرم را روی دامنش گذاشت و چقدر دوست داشتم که دامنش بوی گشنیز می داد) گفت: دخترم روزها که مردها نیستند شهر در دست ماست... می خواهی تو هم به پسر پوراندهت زنگ بزنی که روزها بیاید اینجا؟ و من دلم می خواست بدانم که مهندس بایرامی برای چیکن شبیه کدام آدم هاست که من دوست دارم؟ شانسی فروش بچگی هایش بوده یا شبها به حرفهایش گوش می کند و همه چیزهای فراموش شده اش را برایش تعریف می کند. آن روز چون داشتم فکر می کردم نتوانستم جواب بدهم. همان شب به شوهرم گفتم که مرا باید به دکتر نشان بدهند چون پرت و پلا زیاد می گویم مثلا به حشمت خانم زن همسایه گفته ام دوست دارم توی سیلوی گندم زندگی کنم روی کوهی از گندم که اگر رویش پرت شوی دردت نمی گیرد یا به سادات عروس خاله ی مادر شوهرم گفتم که تو مزه ی توت فرنگی می دهی که می خواهد شراب شود. نمی خواهم به دکتر بگویم که افرو هر شب می آید و کنار من دراز می کشد. می ترسم کاری کند که بدون این دایره های سیاه و آبی که افرو از تویش بیرون می آید خوابم ببرد و او دیگر نیاید که پیش من بجاود. همه ی اینها را که به افرو می گویم به من گوش می کند و می گوید که میدانم. حیف که او دیگر به دهه هفتاد بر نمی گردد تا یک شعر هم راجع به من بخواند. می گوید اگر بخوایم از تو بخوانم از تهمتی که به کلاغها زدی می خوانم و از سمت که توی تقاضای خرید زورنال به اشتباه می نوشتی قورف.
